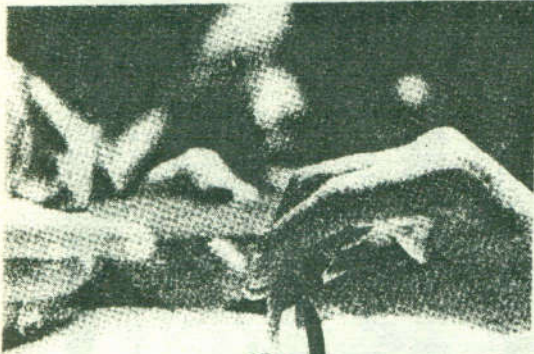




«رای»

علی صحرایی

آن روز برای من مثل بقیه روزها نبود. هر چند در ایام نوروز به سر می بردیم و حال و هوای نوروزی همه جا و همه کس را مشغول کرده بود، ولی در فضای دل بچه ها و کودکانی مثل من حال و هوایی دیگر حاکم بود.

هنگام صرف صبحانه بود که پدرم به مادرم گفت: زود شناسنامه هایمان را بردار تا برویم رأی بدهیم! این جملات برای من خیلی تازگی داشت؛ اصلاً تا به حال چیزی به نام «رأی» نشنیده بودم؛ در ذهن کوچک خود جمله پدرم را تکرار می کردم: ... شناسنامه... رأی...؟! و با خودم می گفتم: رأی یعنی چه؟! آن روز پدرم سر کار نرفته بود، یادم هست آن روز صبح من هم با پدرم به باغ رفتم. جوانه های سبز کم رنگی از شاخه های جانبی نهال های میوه ای که پدرم تازه کاشته بود، بیرون زده بود؛ به وضوح می شد فهمید که «نهال ها» هم فصل «بهار» را حس کرده بودند. همان طور که به تماشای نهال ها و درختان

اجمالاً می توان شیوه های امر به معروف و نهی از منکر را این گونه بیان کرد:

۱- شیوه بازسازی روانی (امید دادن)
۲- شیوه کنایی (از باب به در بگو دیوار بشنود): قرآن به حضرت عیسی علیه السلام می گوید: «آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را خدا بدانند؟» در اینجا دوگانه پرستی نهی شده است اما در قالبی که مخاطب در واقع دیگران هستند.

۳- شیوه ایجاد محبت؛ یعنی ابتدا لطف و محبت، سپس امر و نهی: در روایت آمده است که مردی شامی به امام حسن مجتبی علیه السلام جسارت کرد، حضرت او را به منزل برد و چنان مورد تفضل قرار داد که او از حرف های خود شرمند شد.

۴- مختصر گفتن: در حدیث می خوانیم: «اذا وَعَظْتَ فَأَوْجِزْ» یعنی هر گاه کسی را موعظه می کنی خلاصه بگو.

۵- مخفیانه بودن: در حدیث می خوانیم: «هر کس برادر دینی خود را مخفیانه موعظه کند او را آراسته است ولی هر کس او را آشکارا موعظه کند، شرمند اش کرده است.» (بحار، ج ۷۵، ص ۳۷۴)

۶- استمداد از وجدان: شخصی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من فردی زنا کارم حضرت فرمود: آیا حضری کسی با ناموس تو این کار را بکند؟ گفت: نه پیامبر فرمود: پس تو نیز این کار را نکن.

۷- در صورت امکان در قالب طنز باشد: روزی بهلول وارد مجلس هارون شد، چون هارون در مجلس حضور نداشت بهلول جای هارون نشست، خادمان او را از آنجا بلند کردند و کتک زدند. همین که هارون وارد مجلس شد، به او گفت: من چند دقیقه جای تو نشستم، کتک خوردم، وای به حال تو که عمری در جای اهل بیت پیامبر نشسته ای. او با این طنز به هارون گفت: راه تو باطل و حکومت تو غصبی است.



دیگر باغ مشغول بودم و پدر هم «پرچین» دور
او بر باغ را درست می‌کرد، دوباره صحبت‌های
امروز صبح پدرم به یادم آمد و مُدام با خودم
می‌گفتم: رأی... شناسنامه...!

از پدرم پرسیدم: پدر جان! چرا امروز شما
به سرکار نرفتید؟!

جواب داد: امروز روز «رأی» است و ما
باید برویم «رأی» بدهیم!

تکرار واژه «رأی» حس کنجکاوی مرا
بیش‌تر برانگیخت؛ ناگزیر پرسیدم: رأی یعنی
چه؟! «رأی» دادن چگونه است؟ من هم
می‌توانم رأی بدهم؟ اصلاً چرا رأی می‌دهند
و...؟!

پدر وقتی این سؤال‌ها را شنید، مدتی
دست از کار کشید و پس از مکثی کوتاه گفت:
پسرم! خوشحالم از این‌که این سؤال‌ها را
می‌پرسی؛ ولی قبل از این‌که جوابت را بدهم،
باید در مورد یک چیزی برایت حرف بزنم.
خیلی خوشحال شدم، باکنجکاوی بیش‌تر
پرسیدم: بابا جان! چه می‌خواهی برایم
بگویی؟!

پدر پس از اندکی تأمل گفت: پسر جان!
اول این‌که تو نمی‌توانی «رأی» بدهی چون
هنوز خیلی کوچکی، وقتی انشاءالله بزرگ
شدی حتماً می‌توانی رأی بدهی. دوم این‌که
همان‌طوری که خانه کوچک مابه یک بزرگ‌تر
احتیاج دارد و شما هر کاری می‌خواهید انجام
دهید و هر چیزی را می‌خواهید تهیه کنید و یا
داشته باشید از من کمک و راهنمایی
می‌طلبید، همه این مردم که در این روستا و
روستاها و شهرهای دیگر زندگی می‌کنند، به
یک نفر بزرگ‌تر و راهنما احتیاج دارند.

پرسیدم: مگر قبلاً مردم بزرگ‌تر نداشتند؟
اصلاً این «رأی» چه ربطی به بزرگ‌تر و راهنما
دارد که شما این حرف‌ها را می‌زنید؟!

پدر گفت: مردم بزرگ‌تر داشتند ولی او
آدم بسیار بدی بود، او خیلی به مردم ظلم و
ستم می‌کرد، او به زور خود را «شاه» مردم
کرده بود، او به جای این‌که از پول‌ها و اموال
مردم برای همین مردم استفاده کند و به
روستاها جاده و برق و... بدهد، همه را در راه
خوشگذرانی‌ها و بی‌بندوباری‌ها و عیش و
نوش خود و اطرافیان خود صرف می‌کرد.
خیلی از اموال و پول‌ها و ثروت ملی و
خدادادی ما را در حلقوم بیگانگان و دشمنان
ما می‌ریخت. ولی بالاخره صبر مردم به
سرآمد و به وسیله یک عالم دینی او را از این
مملکت بیرون کردند و حالا هم همان عالم و
روحانی بزرگوار که این مردم را راهنمایی کرد
تا شاه را بیرون کنند، رهبر و پیشوا و بزرگ
مردم ماست و نام او «امام خمینی» است.

: ولی پدر، این‌ها همه درست، اما من
بالاخره معنای «رأی» را نفهمیدم!
: بین پسرم! همان‌طور که قبلاً برایت

: ولی پدر بالاخره من معنای رأی را نفهمیدم.

: وقتی بزرگان ماکه بالاتر از همه امام خمینی قرار دارد، به این نتیجه رسیدند که بهترین نام برای این انقلاب «جمهوری اسلامی» است، صلاح را در این دیدند که از نظرات مردم هم باخبر شوند؛ چون همین مردم انقلاب را به پیروزی رسانده بودند و می‌بایست در اموری هم که مربوط به خودشان می‌شد، نظر بدهند. به این نظر مردم «رأی» می‌گویند. به این خاطر اعلام کردند همه مردم ایران امروز پای صندوق‌های «رأی» بروند و نظر خود که همان «رأی» باشد را با دو کلمه «آری» و یا «نه» مشخص کنند؛ یعنی آن‌هایی که نام «جمهوری اسلامی» را برای انقلاب می‌خواهند، رأی «آری» و آن‌هایی که «جمهوری اسلامی» را قبول ندارند و دلشان می‌خواهد این انقلاب نام دیگری داشته باشد، رأی «نه» داخل صندوق بپندازند. شرکت در این نظرسنجی و نظرخواهی که به آن «انتخابات» گفته می‌شود یکی از راه‌های حفظ نهال انقلاب است.

وقتی صحبت‌های پدرم به این جا رسید، مادر صدا زد که من آماده‌ام بیا برویم «رأی» بدهیم. او چادر خال‌خالی خود را که سه سال پیش از مشهد مقدس خریده و به ضریح مطهر حضرت امام رضا (علیه السلام) متبرک نموده بود، به سرش کرد. پدر و مادرم شناسنامه به دست به پای صندوق‌های «رأی» رفتند و به «جمهوری اسلامی» رأی «آری» دادند و من نیز همراه آن‌ها بودم ولی آرزو می‌کردم که ای کاش می‌توانستم رأی بدهم.

گفتم، مردم همگی دست به دست هم دادند و با راهنمایی‌های «امام خمینی» و دادن هزاران شهید، شاه ستمگر را از این کشور بیرون کردند. وقتی شاه از کشور فرار کرد، «امام خمینی» که خیلی وقت بود از ایران و مردم ایران دور بود، به وطن خود بازگشت؛ مردم فرار شاه و ورود امام خمینی را جشن گرفتند و از این‌که توانسته بودند شاه ظالم را که سال‌ها بر این مردم ستم می‌کرد با رهبری «امام خمینی» بیرون کنند، بسیار شادمان و خوشحال بودند. به این عمل مردم «انقلاب» می‌گویند. اما «انقلاب» احتیاج به پاسداری دارد. «انقلاب» ما هم که هنوز یک نهال است برای تبدیل شدن به یک درخت تنومند، همواره نیاز به مواظبت و مراقبت دارد. برای حفظ نهال انقلاب بایستی بهترین راه‌ها انتخاب شود و یکی از این راه‌ها، انتخاب بهترین نام است. از آن‌جایی که انقلاب ما بر اساس دین و عقیده ما و قرآن کریم صورت گرفته است و مردم همگی با همان راه و روشی که قرآن می‌گوید به رهبری امام خمینی این انقلاب را به ثمر رسانده‌اند، در نتیجه امام خمینی و یارانش به این نتیجه رسیدند که نام این «انقلاب» را «جمهوری اسلامی» بگذارند. پدر جان! «جمهوری اسلامی» یعنی چه؟ : بین پسر، «جمهوری» یعنی همگی؛ چون همه مردم با یکدیگر کمک کردند و با یاری همدیگر و با وحدت و یکپارچگی «انقلاب» را به پیروزی رساندند، در نتیجه گفتند «جمهوری» و چون راه این مردم به وسیله قرآن و دین ماکه اسلام است، مشخص می‌شود گفته شد «جمهوری اسلامی».

